

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۷ گنج حضور، بخش دوم (۲)

در گنه او از ادب پنهانش کرد
زان گنه بر خود زدن او بر بخورد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰

بَر بخورد: برخوردار و کامیاب شد.

با آن که حضرت آدم می دانست همه کارها توسط «قضا و کُن فکان» خداوند ترتیب داده می شود، اما با استفاده از قدرت انتخاب در این لحظه و از روی ادب آن را بر زبان نیاورد و با نسبت دادن گناه بر خود و پذیرش مسئولیت، از میوه فضل و رحمت خداوند برخوردار شد.

نکته: این بیت نشان می دهد، با وجود این که اجرای قوانین خداوند ما را دچار «قضا و کُن فکان» می کند، اما ما انسان ها قدرت انتخاب داریم و این نقطه برتری ما نسبت به حیوان است که با شعور خود می توانیم یک مشکل را درونمان شناسایی کرده و اصلاح کنیم، به این ترتیب ادب را رعایت می کنیم.

بعد توبه گفتش: ای آدم نه من
 افریدم در تو آن جرم و محن؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۱

محَن: محنت‌ها، رنج‌ها، سختی‌ها
 پس از آن که حضرت آدم زیر بار مسئولیت رفت، فضا را گشود و با بیرون پریدن از سبب‌سازی من ذهنی به سوی فضای گشوده‌شده توبه کرد، خداوند به او گفت: «ای آدم مگر نه این است که جرم و درد تو توسط قوانین من به وجود آمده و من تو را به این جهان آورده و همانیده کرده‌ام؟»

نکته ۱: توبه یعنی از جنس اصلی خود که بی‌نهایت و ابدیت خداوند است آگاه شویم و بدون این که خود رملامت کنیم فضا را باز کرده و از عقل و خلاقیت زندگی استفاده کنیم.
 نکته ۲: تأسف یک هیجان شیطانی است و به دنبال آن ملامت و سبب‌سازی ذهن و بهانه‌تراشی می‌آید.
 نکته ۳: اگر ما به جبر من ذهنی بیفتیم و فکر کنیم هیچ راهی به‌غیر از نگه داشتن من ذهنی نداریم یعنی از کمک و خلاقیت زندگی نمی‌خواهیم استفاده کنیم.

نه که تقدیر و قضای من بد آن؟
چون به وقتِ عذر کردی آن پنهان؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۲

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] مگر تقدیر و قضای من سبب آن گناه و رنج نشد؟ پس چرا هنگام عذرخواهی بدون این که هیچ اشاره‌ای به این موضوع کنی آن را پنهان کردی؟

نکته: درست است که همه چیز را قضا و قدر خداوند تعیین می کند، اما انسان نیز در زمان همانندگی خطاهای زیادی مرتکب شده بود. به همین خاطر زیر بار مسئولیت رفت و تمام خطاهایش را گردن گرفت.

گفت: ترسیدم ادب نگذاشتم
گفت: هم من پاس آنت داشتیم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۳

حضرت آدم گفت: «ترسیدم مبادا بی ادبی کنم، پس با فضاگشایی عقل من ذهنی و سبب‌سازی‌هایش را رها کردم و دیگر فریب او را نخوردم تا خداوند با خرد کل از طریق من فکر کند. بدین ترتیب ادب را رعایت کردم. همچنین دیگر هیچ‌یک از تجلیات من ذهنی را بروز ندادم، زیرا پی بردم تمام دردها و مشکلاتم به خاطر من ذهنی است. زندگی هم در پاسخ به او گفت: من هم به پاس ادب ملاحظه کردم و تو را بخشیدم.»

نکته ۱: این خاصیت شیطانی که با استفاده از سبب‌سازی ذهن، زندگی و دیگران را مقصر می‌دانیم و در وضعیت‌های مختلف حق را به خود می‌دهیم، دائماً در کار است. اما باید بدانیم حتی اگر ذهن با استدلال و فرمول ثابت کرد که ما هیچ تقصیری نداریم، صددرصد ما مقصریم.

نکته ۲: ادب بدین معناست که ما فریب ذهن را نخوریم و اگرچه با سبب‌سازی ما را متقاعد می‌کند که زندگی مقصر است، هشیار باشیم که خودمان مقصر هستیم. هرگز نباید به سبب‌سازی ذهن اعتماد کنیم.

هر که آرَد حُرمت او حُرمت بَرَد
هر که آرَد قند لوزینه بَرَد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۴

لوزینه: نوعی شیرینی

هر کس به خداوند احترام بگذارد، زیر بار مسئولیت رود و خود را مقصر بداند که با استفاده از عقل جزوی زندگی خودش و دیگران را خراب کرده، در عوض این کار، مورد احترام زندگی قرار گرفته و زندگی به او کمک می‌کند. و مثلاً هر کس قند پیاورد، حلوای بادام نصیبش می‌شود. [به عبارت دیگر کسی که شکایت نکند و قضا را بگشاید، نادی بی سبب را تجربه خواهد کرد.]

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جانِ تو ای دُودلال

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد.

نکته: اگر ما با مرکز همانیده پندار کمال درست کنیم، حتماً ناموس و درد هم داریم.

در تگ جو هست سرگین ای فتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹)

فتی: جوان، جوان مرد

ای جوانمرد، در اعماق جوی ظاهر آرامت انبوهی از دردهای من ذهنی وجود دارد که با کمترین واکنش بالا می آیند. هرچند به دلیل داشتن پندار کمال و حیثیت بدلی من ذهنی این جوی صاف و آرام به نظر می رسد.

کرده حق ناموس را صد من حدید
 ای بسی بسته به بند ناپدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

حدید: آهن
 خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست، همانند صد من آهن سنگین کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسپرند، به طوری که نمی توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیارانه بکشند، در نتیجه نمی توانند از ذهن آزاد شوند.

نکته ۱: ما از ترس آن که چیزی به ما برنخورد و در جمع کوچک نشویم، بسیار محدود عمل می کنیم و از مردم گریزانیم در نتیجه پیشرفتی نمی کنیم، در حالی که این یک چیز توهمی ساخته شده از ذهن است.
 نکته ۲: از بین بردن ناموس فقط کار زندگی است، چرا که ما نمی توانیم از طریق پندار کمال و سبب سازی ذهن ناموس را از بین ببریم.

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)
ای انسان، چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری و می خواهی خودت را از طریق سبب سازی ذهن توصیف کنی؟ چرا با آوردن ذهن به مرکزت الست را نشان دار می کنی؟ هشیار باش و خوب نگاه کن تا این لحظه که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی به درستی برداری، نه با انقباض و فضا بندی.

نکته: با توجه به این بیت حال ما به عنوان امتداد خداوند چگونگی ندارد. پس اگر در این لحظه در حال توصیف چگونگی خود هستیم، در واقع داریم حال من ذهنی مان را براساس کم و یا زیاد شدن همانیدگی ها تعیین می کنیم.

از پدر آموز، کادم در گناه
خوش فرود آمد به سوی پایگاه

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

پایگاه: درگاه، کفش گن، جای ستوران

ای انسان، از پدرت حضرت آدم پیاموز که وقتی با مرکز همانیده مرتکب گناه شد، با شادی و فروتنی زیر بار مسئولیت رفته و تسلیم شد؛ سپس لحظه به لحظه عذرخواهی کرد تا نهایتاً به سوی پایگاه یا همان پای ماچان که به معنای پایین ترین جای مجلس است فرود آمد و من ذهنی اش را صفر کرد.

نکته: ما باید پیاموزیم که هرگاه به آن چه ذهن نشان می دهد توجه کنیم، باید هزینه پردازیم.

چون بدید آن عالمُ الأسرار را
بر دو پا استاد استغفار را

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

وقتی حضرت آدم در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی خداوند را دید و از درون به او آگاه شد که او سراسر لطف و رحمت است، متوجه شد هر دردی که او کشیده به خاطر داشتن من‌ذهنی بوده، بنابراین ذهن را خاموش کرد و در پایین‌ترین جایگاه من‌ذهنی روی دو پایش ایستاد. در این حالت به تمام دردهایی که با من‌ذهنی ایجاد کرده، اقرار کرد و از این که زندگی را مقصر می‌دانست عذرخواهی کرد.

نکته: انسان با من‌ذهنی سطحی، به اعمال خودش آگاه نیست و زیر بار مسئولیت آن نمی‌رود، به طوری که خداوند را مقصر تمام دردهایش می‌داند. در حالی که باید تمام حواسش را روی خودش جمع کند تا هر لحظه با عذرخواهی و فضاگشایی مرگزش را عدم کند و با من‌ذهنی فکر و عمل نکند.

بر سر خاکستر آندۀ نشست
از بهانه شاخ تا شاخی نجست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

وقتی حضرت آدم آگاه شد که هر چه به عنوان من ذهنی بلند شود زندگی اش خراب تر خواهد شد، از خوشی های ذهن دست کشید و تمام تمرکزش را روی شناسایی و رفع عیبها و ایرادات خود گذاشت چنان که به هیچ عنوان به ذهنش اجازه نداد تا از طریق بهانه تراشی و سبب سازی از یک شاخه به شاخه دیگر بپرد و حواس او را پرت کند.

نکته: اگر هر لحظه به عنوان من ذهنی بلند شویم، با سبب سازی ذهن زندگی کنیم و همانندگی داشته باشیم، زندگی مان خراب تر خواهد شد. پس باید هر لحظه با فضاگشایی و عذرخواهی در این لحظه ابدی ساکن باشیم.

رَبَّنَا اَنَا ظَلَمْنَا كَفْت و بس
چون که جانداران بدید او پیش و پس

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷

جاندار: سلاح دار، محافظ، نگهبان

حضرت آدم فقط همین مطلب را گفت که: «پروردگارا همانا ما بر خود ستم کردیم.» زیرا او خود را در محاصره فرشتگان یا نیروهای پنهانی دید. این فرشتگان به محض آن که جسمی در مرکز حضرت آدم قرار می گرفت و با چیزی همانیده می شد، زندگی اش را خراب می کردند تا او را آگاه کنند باید همواره مرکز را عدم نگه داشته و فضا را بگشاید.

نکته ۱: در هر لحظه دو راه وجود دارد:

- ۱- با فضاگشایی زیر بار مسئولیت رفتن و باز کردن فضا در اطراف اتفاقات، که انسان را از جنس حضور می‌کند.
- ۲- فضا بندی و استفاده از ابزارهای من‌ذهنی همچون ملامت و از زیر بار مسئولیت در رفتن که انسان را از جنس شیطان می‌کند.

نکته ۲: هر گاه اتفاق بدی می‌افتد و بلایی بر سر انسان می‌آید، تنها وظیفه‌اش این است که فقط و فقط سهم خودش را در آن اتفاق ببیند و اشتباهش را اصلاح کند. او هرگز نباید به سبب‌سازی ذهن تن دهد و زندگی یا دیگران را مقصر بداند. ولو این که ذهن صد درصد به او این اطمینان را بدهد که خودش هیچ تقصیری ندارد.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)
 «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»
 «گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری، از زیان دیدگان خواهیم بود.»

دید جانداران پنهان همچو جان
دورباش هر یکی تا آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸

دورباش: نیزه دوشاخه‌داری دارای چوبی مَرَصَع که در قدیم پیشاپیش شاهان می‌برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را به کنار کشند. حضرت آدم وقتی فضا را باز کرد، نیروهای نگهبانی را دید که مانند روح و جان پنهان بودند و نیزه‌های دورباش هر یک از آن‌ها تا آسمان می‌رسید.

که هلا پیش سلیمان مور باش
تا بنشکافد تو را این دورباش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹

[این فرشتگان یا نیروهای پنهانی می‌گفتند:] به هوش باش و در پیشگاه سلیمان که نماد خداوند است، مانند مورچه کوچک و فانی باش، یعنی هر لحظه بر اساس من‌ذهنی، ناموس و پندار کمال بلند نشو و خداوند را امتحان نکن و فکرهای خود را بر خرد زندگی غالب و چیره ندان تا این نیزه ما تو را نشکافد و به تو آسیب نرساند.

گفت: حُرْمَم چيست ای دانای راز
که مرا گویی که مسجد را مساز؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۱

[این بیت اشاره به داستان حضرت داود دارد که قصد داشت مسجدالاقصی را بنا کند اما از بارگاه الهی به او وحی رسید که از این مقصود منصرف شو. پس حضرت داود از خداوند پرسید: [ای خداوند عالم به اسرار نهان، من چه گناهی مرتکب شده‌ام که می‌گویی آن مسجد را نسازم؟] در این جا ساختن مسجد همان باز کردن فضای درون است. درواقع مولانا از طریق این داستان می‌خواهد به ما بگوید دلیل این که نمی‌توانیم فضا را بگشاییم این است که زیر بار مسئولیت نرفته و اقرار نمی‌کنیم که هنوز من‌ذهنی داریم و در حال آسیب رساندن به خود و دیگران هستیم. پس برای آن که فضاگشایی کنیم ابتدا باید بتوانیم به اشتباهاتمان اقرار کنیم.]

گفت: بی جرمی تو خون‌ها کرده‌ای
خون مظلومان به گردن برده‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۲

خداوند در پاسخ گفت: «تو افراد بسیاری را بدون این که گناهی مرتکب شده باشی کشته‌ای و خون مظلومان به گردن توست.» اما نیز به عنوان من‌ذهنی با قضاوت، مقاومت و واکنش در برابر آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، انرژی زنده زندگی را می‌کشیم و تبدیل به درد می‌کنیم. ا

که ز آواز تو خلقی بی‌شمار
جان بدادند و شدند آن را شکار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۳

چه انسان‌های بسیاری که در اثر شنیدن آواز من‌ذهنی تو و تحت تأثیر ارتعاشی آن، از پا درآمدند و شکار شده‌اند. در واقع صدایی که از من‌ذهنی‌ات برمی‌خیزد، موجب ایجاد هیجانات مخرب شده و تمام کسانی را که در معرض آن قرار می‌گیرند، نیز به هیجانات مخرب و درد مرتعش می‌کند.

خون بسی رفته‌ست بر آواز تو
بر صدایِ خوبِ جان‌پردازِ تو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۴

جان‌پرداز: جان‌ستان، جان‌بخش

دراثر گوش دادن به آوازِ تو که با صدایِ جان‌گیرندهٔ من ذهنی خوانده شده، خون‌های فراوانی ریخته شده‌است.

نکته: موضوع بسیار مهمی که مولانا به آن اشاره می‌کند این است که ما متوجه نیستیم وقتی فضا را نمی‌گشاییم و از جنس ذهن باقی می‌مانیم، با هر فکر و عملمان به دیگران لطمه می‌زنیم.

گفت: مغلوب تو بودم، مست تو
دست من بر بسته بود از دست تو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۵

حضرت داوود گفت: «خداوندا، من مغلوب و شیفته و مست تو بودم. دست مشیت تو دست اراده مرا بسته بود و از خود اختیاری نداشتیم.» ما نیز تحت تأثیر فریب من ذهنی مانند داود مسئولیت نمی پذیریم و خداوند را مسئول اتفاقات و کم کاری خود می دانیم، در حالی که می توانیم با تمرکز روی خود فضا را باز کرده و اجازه ندهیم آن چه ذهن نشان می دهد به مرکزمان بیاید.

نه که هر مغلوب شبه مرحوم بود؟
نه که المغلوب کالمعدوم بود؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۶

مرحوم: کسی که مورد رحمت و شفقت قرار گیرد.

«مگر نه این است که هر که مقهور شاه حقیقت شود مورد رحمت قرار می‌گیرد؟ و مگر نه این است که هر که مغلوب شود گویی معدوم شده‌است؟»

نکته ۱: ما در من‌ذهنی و با سبب‌سازی مغلوب اتفاقات شده و با نسبت دادن آن به خداوند از خودمان سلب مسئولیت می‌کنیم و خداوند را عامل ایجاد دردهایمان می‌دانیم. در حالی که باید بدانیم با هشیاری جسمی و آوردن چیزها به مرکزمان باعث ایجاد درد برای خود شده‌ایم.

نکته ۲: خداوند در انسان به بی‌نهایت خودش زنده شد و از شیطان خواست تا به او سجده کند. اما شیطان به دلیل داشتن هشیاری جسمی قادر به دیدن بی‌نهایت خداوند نبوده و از فرمان خدا تمرد کرد. ما نیز با این دید غلط مانند شیطان هستیم، چرا که هر لحظه با آوردن آن چه ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان از تسلیم و سجده در برابر خداوند سرپیچی کرده و مغلوب شیطان یا همان من‌ذهنی می‌شویم.

گفت: این مغلوبِ معدومی ستِ کاو
جز به نسبت نیست معدوم، اَیْقِنُوا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۷

اَیْقِنُوا: یقین پیدا کنید.

«حضرت حق به داوود (ع) جواب فرمود: درست است که تو مغلوب و مقهور من بودی، اما هر مغلوبی، معدوم مطلق نیست؛ یقین پیدا کنید.» [ما در من ذهنی با آوردن آن چه ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزمان، خود را مغلوب اتفاقات می‌پنداریم، درحالی که این مغلوب بودن از روی نسبت است، یعنی به طور مثال خود را از لحاظ قدرت و بزرگی با خداوند مقایسه کرده و می‌گوییم ما در برابر او کوچک هستیم، پس مغلوب و در نتیجه معدوم قدرت خدا خواهیم بود. درست است که نسبت به خدا کوچک و حقیر هستیم ولی این بدین معنا نیست که در برابر من ذهنی هم ناتوان باشیم. ما به نیروی فضاگشایی مجهزیم. پس خداوند می‌گوید این نسبت را کنار بگذار، تو باید یقین داشته باشی که با فضاگشایی می‌توانی نسبت به من ذهنی معدوم شوی.]

(قرآن کریم، سوره حَجَر (۱۵)، آیه ۹۹)

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»
«و پروردگارت را پرستش کن، تا یقین [مرگ] تو را دررسد.»

[پروردگارت را با فضاگشایی و عدم کردن مرکز پرستش کن و از روی سبب‌سازی ذهن کوچکی خود و بزرگی خدا را تعریف نکن تا هیچ همانیدگی در مرکزت نماند و مرگ تو نسبت به من ذهنی فرارسد.]

خلق را طاق و طُرم عاریتی ست
امر را طاق و طُرم ماهیتی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۳

طاق و طُرم: جلال و شکوه ظاهری

مردم وقتی من ذهنی دارند و با آوردن همانیدگی به مرکزشان فضای درون را می‌بندند، دراصل جلال و شکوه و ارزش‌های ظاهری را از دنیا قرض می‌گیرند. اما انسان‌های فضاگشا که دائم تلاش می‌کنند تا مرکز عدم را حفظ کنند جلال و شکوه و ارزش را از ماهیت خود که از جنس خداست دریافت می‌کنند.

نکته: با این بیت باید به خود نگاه کنم و ببینم آیا ارزش و ابروی من از چیزهای این جهانی که دائم در حال به‌دست آوردنشان هستم می‌آید و یا فضا را باز کرده‌ام و در تلاش برای زنده شدن به خدا، ارزشم را از درون و ماهیت خدایی خود دریافت می‌کنم؟

یَسْرُ بِأَعْسُرِ اسْتِ، هِينِ أَيْسٍ مَبَاشِ
رَاهِ دَارِي زَيْنِ مَمَاتِ أُنْدَرِ مَعَاشِ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۱

یَسْرُ: آسانی
عَسْرُ: سختی
أَيْسٍ: ناامید
مَمَاتِ: مرگ

آسانی با سختی همراه است یعنی زنده شدن به خدا، قبول مسئولیت هشیاری، اقرار به اشتباه، فضاگشایی و مهم ندانستن چیزهایی که ذهن نشان می دهد، نیاوردن آن ها به مرکز و شکایت نکردن از اتفاقات به آسودگی به دست نمی آید. با سختی پرهیز و کشیدن درد هشیارانه همراه است. آگاه باش مبادا ناامید شوی. بدان که با فضاگشایی از این مردگی من ذهنی به فضای گشوده شده و زندگی راه پیدا خواهی کرد.

«قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۵» «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.»
«پس بی تردید با دشواری آسانی است.»

چاره آن دل عطای مبدلی است
داد او را قابلیت شرط نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۷

مُبدل: بدل کننده، تغییردهنده
چاره و درمان این دل همانیده بخششی است که با فضاگشایی از جانب تبدیل کننده یا خداوند می آید. این بخشش و عطای خدا بستگی به قابلیت انسان ندارد. قابلیت که با ذهن همانیده و سبب سازی سنجیده می شود و خود را لایق دریافت برکات الهی نمی داند، معیار سنجش خداوند برای بخشیدن نیست.

نکته: بنابراین نباید با سبب سازی ذهن خود را بسنجیم که آیا لایق دریافت بخشش خداوند هستیم یا نه؟ نباید اجازه دهیم آن چه ذهن نشان می دهد به مرکزمان بیاید و برحسب آن فکر کنیم، بلکه با تکرار ابیات و استمرار در فضاگشایی می توانیم به موانعی که ذهن نشان می دهد غلبه کنیم.

بلکه شرطِ قابلیتِ داد اوست
داد لب و قابلیت هست پوست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۸

داد: عطا، بخشش
پس شرطِ قابل بودن انسان بخشش خداوند است که با فضاگشایی به همهٔ انسان‌ها می‌رسد. در واقع لطف و بخشش ایزدی مانند مغز است و قابلیتی که با ذهن تجسم می‌شود مانند پوست است.

نکته: سبب‌سازی ذهن برای قابلیت و عدم قابلیت دریافت برکات ایزدی دلایلی می‌تراشد. گاهی به دلیل گناه زیاد یا کارهای بد خود را لایق نمی‌بیند و گاهی نیز خود را به خاطر کارهای خیری که انجام داده مستحق دریافت عطای خداوند می‌داند.

وقت آن آمد که من عریان شوم
نقش بگذارم، سراسر جان شوم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

وقت آن رسیده که من با راندن همانیدگی‌ها و نقش‌هایی که ذهن به مرکز می‌آورد، لباس من ذهنی را از تن خارج کنم و مرکز را عدم سازم. به این ترتیب فضا را باز کرده و همه وجودم به جان یعنی خداوند تبدیل شده و از جنس او گردم.

ای عدو شرم و اندیشه بیا
که دریدم پرده شرم و حیا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۴

ای خدایی که دشمن حقارت و حس کوچکی نسبت به خدای ذهنی هستی، بیا که من پرده شرم و حیای ذهنی‌ام را دریدم و دیگر با سبب‌سازی ذهن که خود را پست و حقیر دانسته و لایق تبدیل شدن به زندگی نمی‌دیدم، پیش نمی‌روم.

نکته: از بین بردن این سیستم شرم به این معنی نیست که ما حیای زندگی را نداشته باشیم و هر کاری دلمان خواست انجام دهیم، بلکه وقتی فضاگشا می‌شویم یک سبک خاص از زندگی را انتخاب کرده و دارای اخلاق و حیای زندگی می‌شویم.

حدیث

«الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ.»

«شرم بازدارندهٔ ایمان است.»

[کوچک یا بزرگ شمردن خود در مقابل خداوند با سبب‌سازی و ساختن یک خدای ذهنی همان «شرم» بوده و یک ساختار اشتباه است که مانع رسیدن به ایمان می‌شود.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید